

خروش ۹۹ درصدی!



رهبر انقلاب درباره‌ی جنبش «وال استریت» فرمودند: «مردم آمریکا به حاکمیت اقلیت ۱٪ بر اکثریت ۹۹٪ معترض هستند که مالیات و پول مردم را هزینه به راه انداختن جنگ در افغانستان و عراق و حمایت از رژیم صهیونیستی می‌کنند. ممکن است حکومت آمریکا با شدت عمل، این جنبش اعتراضی را سرکوب کند اما نمی‌تواند ریشه‌های آن را از بین ببرد.»

گروه بین الملل برهان/ سعید شکوهی؛ یکی از شاخصه‌های عدالت و برابری در هر جامعه‌ای نحوه‌ی توزیع ثروت و درآمدها در آن جامعه است. به خصوص اگر آن جامعه داعیه‌ی دموکراتیک بودن را داشته باشد که به معنای داشتن فرصت‌های برابر برای تمامی شهروندان و برابر بودن آن‌ها در مقابل قانون است. در این مجال در پی آن هستیم که الگوی توزیع ثروت در آمریکا را که داعیه‌ی دموکراسی دارد، بررسی کنیم.

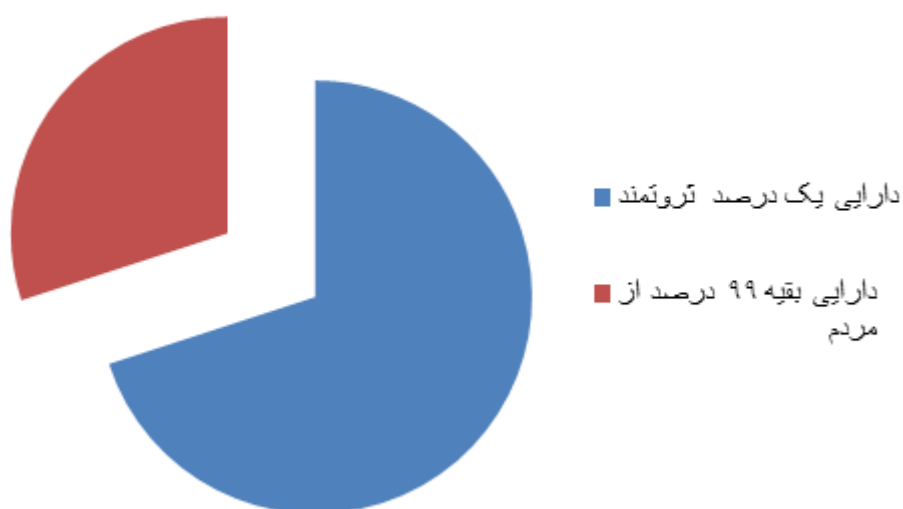
الگوی توزیع ثروت در آمریکا

اگر چند سال اخیر که بحران بر اقتصاد کشورهای غربی مستولی شده است را استثنا نماییم باید اذعان داشته باشیم که بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا پیشرفته‌ترین اقتصاد جهانی را در اختیار داشت و حجم عظیمی از ثروت‌های جهانی را به خود اختصاص داده بود. با این وصف و با وجود شرکت‌های غول آسای چند ملیتی، کارخانه‌های عظیم و سطح تکنولوژی بسیار بالا به

نظر می‌رسد که اوضاع اقتصادی مردم این کشور خوب بوده و از رفاه و استاندارد زندگی بالایی برخوردار باشند. اما در عالم واقع این‌گونه نیست و واقعیت‌های زیادی پشت پرده وجود دارد.

براساس آمارهای موجود و تأیید شده، آمریکا دارای بالاترین شکاف بین ثروتمندان و فقرا در بین کشورهای پیشرفته‌ی دنیا است. شکاف بین جمعیت یک درصدی ثروتمند و مابقی ۹۹ درصد به رکورد بی‌سابقه‌ای رسیده است. این یک درصد بیش از ۷۰ درصد دارایی‌های کشور را در اختیار دارند که این امر رکورد بی‌سابقه‌ای را در تاریخ آمریکا رقم زده است. به عبارت دیگر ۴۰۰ نفر از ثروتمندان آمریکا به اندازه‌ی ۱۵۵ میلیون نفر دیگر در این کشور دارایی و ثروت در اختیار دارند. [۱]

الگوی توزیع ثروت در آمریکا



از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ میلادی، درآمد ثروتمندان یک درصدی آمریکا سه برابر شد و این در حالی است که درآمد ۹۰ درصد مابقی مردم این کشور تنها ۲۰ درصد افزایش یافته است. به گفته‌ی اقتصاددان معروف آمریکا «رابرت فریمن»، در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ میلادی، سه چهارم رشد اقتصادی آمریکا از آن یک درصد بوده است. متوسط مالیات دریافتی از ۴۰۰ شهروند متول و ثروتمند آمریکایی، ۱۷ درصد بوده است که در مقایسه با ۲۶ درصد در سال ۱۹۹۲ میلادی افت چشم‌گیری پیدا کرده است. این یک درصد آمریکا در فاصله‌ی سال‌های

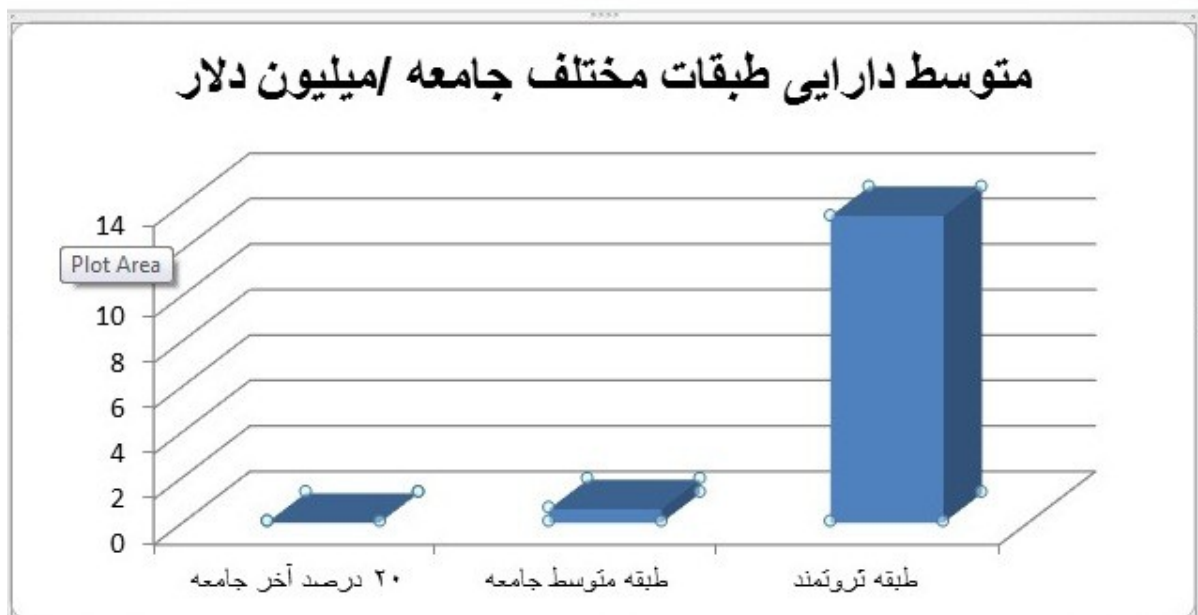
۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷ میلادی شاهد رشد ۷۰۰ درصدی درآمدهای خود بوده‌اند به طوری که در فاصله‌ی این سال‌ها طبقه‌ی متوسط تنها شاهد ۲۰ درصد رشد بوده است.

براساس تحلیل روزنامه‌ی «مککلچی» [۲] در حال حاضر بیش از ۱۶ میلیون نفر آمریکایی در فقر مطلق به سر می‌برند که درآمد سالانه‌ی آن‌ها کم‌تر از ۹ هزار دلار است. درصد کسانی که در فقر مطلق به سر می‌برند از ۲۹ درصد در سال ۱۹۷۵ میلادی به ۴۳ درصد در سال ۲۰۰۵ میلادی رسیده است و همچنان هم در حال افزایش است. در طی دو دهه‌ی گذشته، آمریکا دارای بیش‌ترین نرخ رشد آمار فقر در بین ۳۱ کشور پیشرفته‌ی جهان بوده است. [۳]

با وجود این شکاف بی‌سابقه در تاریخ آمریکا، طبقه‌ی متوسط این کشور که آن را تبدیل به ابرقدرت جهانی کرده‌اند در حال زوال و نابودی هستند. با وجود بحران و رکود اقتصادی در آمریکا، شرکت‌های بزرگ آمریکایی سودهای بی‌سابقه‌ای کسب کرده‌اند. سال ۲۰۰۹ میلادی سال رکود بی‌سابقه‌ای در خصوص کسب سود و پاداش بود و مدیران شرکت‌ها بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار در این زمینه به دست آوردند. به طور قطع این پول‌ها از مالیات‌های افراد عادی به دست می‌آیند و اگر این همه منابع در راه ایجاد شغل به کار گرفته می‌شد امکان آن بود که برای ۵ میلیون نفر حقوق سالانه‌ای برابر با ۳۰ هزار دلار در نظر گرفته شود. [۴]

کسانی که بیش‌ترین حقوق‌ها را دریافت می‌کنند، مدیران شرکت‌ها هستند. از سال ۱۹۷۰ میلادی، میزان دریافتی مدیران شرکت‌ها ۲۵۰ درصد افزایش یافته است در حالی که حقوق سایر کارگران معمولی تنها ۲۶ درصد افزایش پیدا کرده است. مدیران شرکت‌های بزرگ ۵۰۰ برابر بیش‌تر از کارکنان معمولی درآمد کسب می‌کنند. بنابراین کارگران این روزها ساعات بیش‌تری کار می‌کنند و بیش‌تر سودده هستند اما میزان دریافتی آن‌ها به شدت در حال کاهش بوده، بازده کار آنان به طور مستقیم به جیب ثروتمندان و نخبگان اقتصادی می‌رود [۵]. در حالی که ۶۸/۳ میلیون نفر آمریکایی در پی غذای کافی برای خوردن هستند و درآمد ۹۰ درصد مردم در حال کاهش است، درآمد میلیاردرهای آمریکایی در حال ثبت یک رکورد تاریخی است. ۲۰ درصد پایین‌هرم جمعیتی آمریکا عمدتاً هیچ ثروتی ندارند یا دارایی ندارند و یا این‌که میزان بدهی آن‌ها بیش‌تر از میزان درآمد آنان است. طبقات متوسط هم روی هم رفته

حدود ۶۰ هزار دلار دارایی دارند که در مقایسه با دارایی متوسط یک درصد بالایی که حدود ۱۲/۵ میلیون دلار است، رقم چشم‌گیری به شمار نمی‌رود [۶].



به طور خلاصه از سال ۲۰۰۱:

* ۱/۳ میلیون نفر دیگر به جمع فقرا پیوسته‌اند.

* ۱/۴ میلیون نفر دیگر از خدمات بیمه‌درمانی محروم شده‌اند.

* بیش از ۲ میلیون شغل در بخش خصوصی از بین رفته است.

* مازاد بودجه‌ی ۵/۶ تریلیون دلاری به کسری بودجه‌ی بیش از ۱ تریلیون دلاری تبدیل شده است.

* رشد اقتصادی به حدود یک درصد رسیده که در ۵۰ سال گذشته بی‌سابقه بوده است [۷].

نقش آفرینی ثروت در فرآیند سیاسی کشور

شکاف عظیم در بین فقرا و ثروتمندان در آمریکا چیزی نیست که در یک شب و بر حسب تصادف به وجود آمده باشد. این امر در نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی دولت و در دراز مدت شکل گرفته است. این امر در نتیجه‌ی اقدامات ثروتمندان و بانک‌های بزرگ به وجود آمده است که از توانایی‌ها و نفوذ خود برای خرید سیاستمداران استفاده می‌کنند تا سیاست‌هایی را به مورد اجرا گذارند که ۹۹/۹ درصد از مردم را در راستای منافع آن یک درصد خاص به استعمار می‌کشد.

برخی از صاحب‌نظران آن را «اقدامات تروریستی مالی» خوانده‌اند. کارشناسان امر معتقدند که «فاشیسم» دچار تغییر و تحول شده است. دیگر نیازی به این امر نیست که شما خون کسی را بریزید و انسان‌ها را در اردوگاه‌های کار اجباری به کارهای سخت و طاقت فرسا وادار سازید، وقتی که می‌توانید این کار را با راه‌های مسالمت‌آمیزتر و از راه سیاست‌های اقتصادی به مورد اجرا درآورید در حالی که در جکوزی و یا هواپیمای شخصی نشسته‌اید و خود را از دنیای اطرافتان جدا کرده‌اید.

این عبارت از روی احساسات و بی‌حساب و کتاب هم گفته نمی‌شود. وقتی تریلیون‌ها دلار عمدتاً به سوی یک دهم از آن یک درصد مردم ثروتمند سرازیر می‌شود در حالی که اکثریت مردم در فقر به سر می‌برند، می‌توان به این نتیجه رسید که به اصطلاح دولت «فتوودالی جدید و

فاشیستی» در آمریکا در حال حکومت است. ثروت آنان هیچ‌گاه به اندازه‌ی امروز نبوده است و این در حالی است که سیاستمداران که بازیچه‌ی دست آنان هستند، سیاست‌هایی را به مورد اجرا می‌گذارند که بودجه‌ی طبقات متوسط و فقیر را کاهش داده و هزینه‌های زندگی را برای آنان به شدت افزایش می‌دهند. [۸]

به اعتقاد بیش‌تر کارشناسان، بحران کنونی که در حال حاضر دامن‌گیر آمریکا شده است توسط اقدامات و نتیجه‌ی فعالیت‌های همان ثروتمندان یک درصدی به خصوص یک دهم اول این ثروتمندان ایجاد شده و همان‌ها نیز بیش‌ترین سود را از آن می‌برند. به عنوان مثال در ربع اول سال ۲۰۱۱ میلادی شرکت‌های بزرگ آمریکایی رکورد رشد سود ۳۱ درصدی را شاهد بودند و این در حالی است که از ۳۱ درصد کاهش مالیاتی نیز برخوردار شدند. گروهی متشکل از یک دهم درصد از آن ثروتمندان یک درصدی جامعه اغلب می‌توانند کمک‌ها و وام‌های آسان دریافت نمایند، سود خود را افزایش داده و در سواحل دور تولیدات خود را ادامه بدهند و از مالیات دادن طفره رفته و افزون بر این بر روند قانون‌گذاری در کشور تأثیر گذاشته و قوانین مطلوب نظر خود را به تصویب کنگره برسانند.

تعدادی قوانین سخت و پیچیده و معافیت‌های مالیاتی توسط این ثروتمندان در آمریکا به تصویب رسیده است. این امر به آنان این امکان را می‌دهد که ثروت خود را افزایش داده و از آن حفاظت کرده و دارای نفوذ و تأثیر فراوانی بر روی سیاست‌ها و قانون‌گذاری کشور باشند. قدرت و ثروت واقعی متعلق به آنان است. ۹۹/۹ درصد بقیه مردم از این سیستم آگاهی کافی ندارند و از چگونگی روند آن چیز زیادی نمی‌دانند و مشارکتی هم در این پروسه ندارند.

کارشناسان بر این باورند پس از این‌که آنان این بحران را به وجود آوردند، دولت را وادار ساختند که میلیاردها دلار به آنان تخفیف مالیاتی بدهد و کمک‌های مالی دیگری را هم به

آنان ارایه دهد. به همین دلیل بود که سود سالانه‌ی مدیران شرکت‌های عمده‌ی «وال استریت» در بحبوحه‌ی بحران اقتصادی به اوج خود رسید و در سال ۲۰۰۹ میلادی به رکورد ۱۴۵ میلیارد دلار رسید و سپس این رقم در سال بعدی به عدد ۱۵۰ میلیارد دلار رسید. براساس آمارهای رسمی شرکت‌هایی چون سیگنا، هومانا، یونایند هلث، ول پوینت و آئتنا در سال ۲۰۰۹ میلادی حدود ۲۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی دریافت کرده‌اند و این در حالی است که سود آنان ۳۹ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته است. [۹]

جالب است که سود سالانه‌ی مدیران شرکت‌های عمده‌ی «وال استریت» در بحبوحه‌ی بحران اقتصادی به اوج خود رسید و در سال ۲۰۰۹ میلادی به رکورد ۱۴۵ میلیارد دلار رسید و سپس این رقم در سال بعدی به عدد ۱۵۰ میلیارد دلار رسید.

جالب است که سود سالانه‌ی مدیران شرکت‌های عمده‌ی «وال استریت» در بحبوحه‌ی بحران اقتصادی به اوج خود رسید و در سال ۲۰۰۹ میلادی به رکورد ۱۴۵ میلیارد دلار رسید و سپس این رقم در سال بعدی به عدد ۱۵۰ میلیارد دلار رسید.

در بین این نخبگان اقتصادی می‌توان به شرکت‌های نفتی اشاره کرد که از جنگ و بحران سازی سود می‌برند. شرکت‌هایی که عمدتاً در اختیار بانک‌های وال استریت هستند. ۵ شرکت بزرگ نفتی در آمریکا در ربع اول سال قبل به رکورد بی‌سابقه‌ی سود ۳۶ میلیارد دلار دست یافتند. با این وجود این شرکت‌ها سالانه ۶ میلیارد دلار معافیت مالیاتی نیز دریافت می‌کنند. آمار و ارقام نشان می‌دهد که این افراد متمول چگونه کنترل فرآیند سیاسی آمریکا را به دست گرفته‌اند. در نظر بگیرید که در سال ۱۹۹۵ میلادی، ۴۰۰ آمریکایی ثروتمند حدود ۳۰ درصد از درآمدهای خود را به عنوان مالیات به دولت پرداخت کردند اما این رقم در سال ۲۰۱۰ میلادی به حدود ۱۸ درصد کاهش یافته است. [۱۰]

سلطه‌ی مالکان ثروت بر رسانه‌ها

از دیرباز رسانه‌ها به عنوان بهترین ابزار برای تحریک افکار عمومی جهان بوده‌اند و بر این اساس که خبرنگاران و روزنامه‌نگاران در ابر رسانه‌های بزرگ بهترین افراد برای نشر اطلاعات هستند همواره در تیررس سرمایه‌داران زرمदार بوده‌اند تا به کمک آن‌ها بتوانند هر آن‌چه می‌خواهند به خورد اذهان جهانیان بدهند و به نوعی هدایت‌گر آن باشند. بنابراین قدرت رسانه‌ها و سوءاستفاده از آن‌ها در سطوح ملی و بین‌المللی مسأله‌یغیرقابل انکاری نیست. در مورد نقش رسانه‌ها در تعیین دستور کار تصمیم‌گیری سیاسی نیز نمی‌توان تردید کرد. نمونه‌ی بارز این اثرگذاری بر افکار عمومی را می‌توان در جریان «واترگیت» که به رسوایی و سقوط «نیکسون» انجامید، مشاهده کرد. رژیم‌های توتالیتر، آشکارا از رسانه‌ها برای اعمال کنترل اجتماعی و نفوذ در فرآیند اجتماعی شدن استفاده می‌کنند. اما رابطه‌ی بین رسانه‌ها و حکومت در کشورهای همانند بریتانیا، آمریکا بی‌نهایت پیچیده‌تر است. کمونیست‌ها معتقدند که رسانه‌ها به دنبال تأمین منابع سرمایه‌داران هستند و برای گفته‌های خود نیز دلایل مختلفی ارائه می‌دهند.

در واقع تسلط بر رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، قدرت عظیم و فوق‌العاده‌ای را در اختیار بازیگران عرصه‌ی قدرت قرار داده است، به گونه‌ای که به خوبی با به کارگیری اهرم‌های خبری و اطلاعاتی توانسته‌اند به تغییر باورها و نگرش‌های جمعی و یا شکل‌دهی به افکار عمومی ملی یا فراملی به طوری که تمایل داشته باشند، اقدام کنند. از این رو سوءاستفاده‌های گروهی از حکومت‌های قدرتمند از ظرفیت‌های بالای رسانه‌ای، می‌تواند منجر به بروز پدیده‌ای در سطوح ملی یا بین‌المللی شود که می‌توان آن را «استبداد اطلاعاتی» نامید. چنان‌چه رژیم صهیونیستی طی این سال‌های اشغال‌گری تنها با کمک تسلط بر غول‌های رسانه‌ای دنیا و قلم‌های خبرنگاران تحت نفوذ خود توانسته است، مظلوم‌نمایی کند و واقعه‌ی «هولوکاست» را در وجهه‌ی جهانی به تصویر بکشد و یا ایالات متحده‌ی آمریکا برای غلبه بر اتحاد جماهیر شوروی

به کمک رسانه‌ها توانست کمونیسم را در نظر عموم مردم وحشتناک و مخوف نشان دهد و رقیب قدیمی را از میدان به در کند. [۱۱]

امروز هیچ قدرتی در دنیا برتر از این نیست که بتوان افکار عمومی دنیا را دست کاری کرده و آن را خط‌دهی کند. هیچ پادشاه یا پاپ و یا هیچ جهانگشایی در تاریخ این اندازه قدرت را در اختیار نداشته است که امروزه چندین نفر ثروتمند در آمریکا از آن برخوردار هستند. قدرت آنان در هر خانه‌ای در آمریکا اعمال می‌شود و افکار عمومی مردم را در راستای منافع خود شکل می‌دهند. تقریباً هر چیزی که مردم می‌بینند و در مورد حوادث و واقعیت‌های بیرونی فکر می‌کنند، تصویری است که رسانه‌های این چند نفر به آنان ارائه می‌دهند و آنان در نحوه‌ی ارائه‌ی اخبار و واقعیت‌ها دست برده و به صورت سلیقه‌ای عمل می‌کنند. اما جای تأسف این‌جاست که اغلب مردم غافل از این هستند که طرز تفکر آن‌ها دست‌کاری شده است و هر آن‌چه که می‌بینند و می‌شنوند الزاماً واقعیت‌های بیرونی نیستند.

به سوی زوال اقتصادی و سیاسی

واقعیت این است که بنگاه‌های اقتصادی بزرگ آمریکا طی دهه‌های گذشته با بهره‌کشی از نیروی کار ارزان قیمت کشورهای جهان سوم به منافع سرشاری دست یافته‌اند اما در نقطه‌ی مقابل طی همین مدت، نیروی کار طبقه‌ی متوسط آمریکا هر روز خسارت بیش‌تری را تحمل کرده و فرصت‌های شغلی بسیاری را از دست داده است. به همین سبب به موازات گسترش روند جهانی شدن اقتصاد، طبقه‌ی متوسط حقوق‌بگیر آمریکایی نیز در حال حذف شدن از جامعه‌ی آمریکا هستند. [۱۳]

«چامسکی»، دانشمند و منتقد صاحب نام آمریکایی در خصوص نتیجه‌ی تمرکز ثروت در دستان عده‌ای قلیل در این کشور معتقد است که تمرکز ثروت آمریکا در دست حدود یک درصد مردم این کشور منجر به قدرت سیاسی بیش‌تری شد و چرخه‌ای نادرست را تشکیل داد که ثروت زیادی را برای حدود یک درصد جمعیت کشور به ارمغان آورد که اکثر آن‌ها مدیران اجرایی شرکت‌های بزرگ و مدیران بخش بودجه‌های معاملاتی بودند و این در حالی بود که درآمد واقعی اکثر افراد جامعه رو به تحلیل گذاشت. در نتیجه‌ی این اقدامات، هزینه‌های انتخاباتی به طور سرسام‌آوری افزایش یافت و هر دو حزب را به سوی تأمین بودجه از سوی شرکت‌ها سوق داد؛ و همان‌طور که «توماس فرگوسن»، اقتصاددان در روزنامه‌ی «فایننشیل تایمز» نوشت: «آن‌چه از دموکراسی سیاسی باقی مانده بود در حالی که هر دو حزب سیاسی آمریکا به حراج جایگاه‌های خود در کنگره پرداختند، رنگ باخت.»

فرگوسن می‌افزاید: «احزاب اصلی سیاسی روش کار را از خرده‌فروشانمانند وال مارت، بست بای یا تارگت به عاریه گرفتند. احزاب کنگره‌ی آمریکا به خلاف دیگر قانون‌گذاران جهان توسعه یافته، قیمت‌هایی را به ازای ایجاد کمبودهایی در روند قانون‌گذاری تعیین می‌کنند.» قانون‌گذارانی که بیش‌ترین بودجه را برای حزب خود جمع‌آوری کنند پست‌هایی را نیز دریافت خواهند کرد. [۱۴] در واقع، سیاست‌های سرمایه‌داری راست‌گرایانه‌ی افراطی حکومت آمریکا، دقیقاً برخلاف خواست مردم این کشور عمل می‌کند. سیاست‌های حکومت، اقلیت ثروتمند کشور را روز به روز ثروتمندتر و اکثریت مردم را فقیرتر می‌کند. حکومت با کاهش بودجه‌ی نهادهای نظارتی، نظیر «آژانس حمایت از مصرف‌کنندگان» دست سوداگران را برای اختلاس‌ها و کلاهبرداری‌های اقتصادی بازتر می‌کند. کنگره به شکل‌های مختلف منافع نسل‌های آینده را به خطر می‌اندازد. روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» در گزارشی نوشت کنگره با مخالفت با طرح حفاظت از محیط زیست، از اقداماتی که برای جلوگیری از گرم شدن زمین و کاهش دی‌اکسید کربن هوا باید صورت می‌گرفت، ممانعت کرد.

در حال حاضر سرمایه‌گذاران آمریکا، سرمایه‌هایشان را بیش‌تر در فعالیت‌های مالی، نظیر وام، بیمه، خرید و فروش املاک هزینه می‌کنند تا در تولید مایحتاج صنعتی. ثروت در آمریکا روز به روز متمرکزتر می‌شود. یک درصد از جمعیت، بخش اعظم ثروت را در اختیار دارد و اکثریت، روز به روز بیش‌تر ثروتش را از دست می‌دهد. سیاستمداران هر سال بیش‌تر از سال قبل تحت کنترل سرمایه‌داران بزرگ قرار می‌گیرند و گوش به فرمان آن‌ها می‌شوند. پست‌های مختلف در مجلس به مزایده گذاشته می‌شود و شرکت‌های بزرگ، با تقبل هزینه‌های انتخاباتی نمایندگان، آن‌ها را به برده‌هایی در دست خود تبدیل می‌کنند. دموکراسی در آمریکا روز به روز بیش‌تر نقض می‌شود و شرکت‌های بزرگ، بیش‌تر بر سیاست کشور سوار می‌شوند و این روند رو به افول تا وقتی که قربانیان اصلی، یعنی مردم آمریکا سکوت کرده‌اند، ادامه خواهد داشت. [۱۵]

مردم متوسط و فقیر به جایی رسیده‌اند که زندگی تحت این شرایط برایشان امکان پذیر نیست. این رکود و فقر ادامه پیدا می‌کند تا این‌که به نقطه‌ی اوج خود برسد. این امر هم در نهایت به زوال و افول این به اصطلاح امپراطوری خود خوانده منجر خواهد شد و موج انقلاب‌ها و اعتراض‌ها از تونس، مصر، اردن، یونان، اسپانیا و بریتانیا به ویسکانسین، تگزاس و ... خواهد رسید. در نهایت باید گفت که نخبگان اقتصادی و سیاسی دچار افراط شده و راه سقوط سیستم حاکم را فراهم آورده‌اند. (*)

پی‌نوشت‌ها:

d_america%20%20wealth_--
_what%20%20it_going_to_take_to_get_it_back

McClatchy -2

David de Graw “Who Rules America? Economic Elite Have At -3
Least 4 Trillion In Wealth – Revealing The Economic Top 1%”, at:
[http://daviddegraw.org/2011/08/who-rules-america-economic-elite-
-have-at-least-4-trillion-in-wealth-revealing-the-economic-top-](http://daviddegraw.org/2011/08/who-rules-america-economic-elite-have-at-least-4-trillion-in-wealth-revealing-the-economic-top-1/)

-4

http://www.alternet.org/story/145705/the_richest_1_have_capture

d_america%20%20wealth_--
_what%20%20it_going_to_take_to_get_it_back

Ibid -5

The Wealth Divide, “The Growing Gap in the United States -6
Between the Rich and the Rest”, An Interview with Edward Wolff, at:
[http://multinationalmonitor.org/mm200303may/may03interviewsw
olff.html](http://multinationalmonitor.org/mm200303may/may03interviewswolff.html)

of Americans have discretionary Income”, at: ٤٤ ” -٧
<http://www.marketingcharts.com/direct/٤٤-of-americans-have-discretionary-income-٢٣٤٠>

David de Graw , “Analysis of Financial Terrorism in America”, at: -٨
[/http://www.infowars.com/analysis-of-financial-terrorism-in-america](http://www.infowars.com/analysis-of-financial-terrorism-in-america)

Ibid -٩

<http://daviddegrow.org/٢٠١١/٠٨/who-rules-america-economic-elite-have-at-least-٤٥-٩-trillion-in-wealth-revealing-the-economic-top-٠-١>

<http://www.jahannews.com/vdccioqsm٢bqmo٨.ala٢.html> -١١

<http://www.stormfront.org/jewish/whorules.html> -١٢

-١٣

http://www.alternet.org/story/١٤٥٧٠٥/the_richest_١_have_capture_d_america/٢٧s_wealth_--_what/٢٧s_it_going_to_take_to_get_it_back

